

به این پرونده قضایی توجه کنید:

پرونده در پیوند هبه مهریه از طرف زوجه و رجوع از آن است و رأی دادگاه بدوی¹ همراه با مستندات آن چنین است (با اندکی ویراست و تلخیص):

«اولا. برابر مواد 800، 803 و 804 قانون مدنی، هبه نسبت به عین واقع می‌شود و با فرض این که 750 سکه بهار آزادی که به صورت کلی، بر ذمه زوج بوده از مصادیق عین کلی تلقی گردد، تا زمانی که عین کلی تعیین مصداق نگردد و قبض و اقباض صورت نگیرد، هبه واقع نمی‌گردد؛ زیرا قبض از ارکان و شرط صحت عقد هبه بوده و هر چند ماده 800 قبض عینی که در ید متهب است را لازم ندانسته ولی این ماده ناظر به عین شخصی است نه عین کلی که در واقع تعهد می‌باشد.

ثانیا. ... عمل حقوقی بین زوجین در ارتباط با بذل مهریه هبه نیست؛ نظر به این که ماده 795 قانون مدنی از هبه به عنوان «عقد» تعبیر نموده و برابر ماده 183 قانون فوق، عقد عبارت است از این که یک یا چند نفر دیگر تعهد بر امری نمایند. در واقع عقد از تلفیق حداقل دو اراده انشایی مستقل تشکیل می‌گردد. مواد 191 به بعد قانون مدنی، مفید این موضوع بوده و نظر به این که سند مستند دعوی خواهان، مفید انعقاد عقد هبه نبوده بلکه صرفا دارای اراده انشایی زوجه در بذل مهریه بوده و بذل از جمله ایقاعات است که با تحقق آن، اشتغال ذمه مدیون بری و امکان رجوع مجدد برابر ماده 806 و 289 قانون مدنی وجود ندارد، لذا دعوی خواهان را وارد ندانسته و حکم به بطلان دعوی خواهان صادر می‌نماید.»

در مقابل، دادگاه تجدید نظر، رای خود را به گونه ذیل ابراز کرده است (با تلخیص و ویراست):

«با توجه به مفاد ماده 1078 از قانون مدنی که اعلام میدارد، هر چیزی را که مالیت و قابل تملک باشد می‌توان مهر قرارداد طرفین دعوا در مقام زوجیت، تعداد 730 [750؟] سکه طلا را به عنوان مهریه قرار داده‌اند و حق زوجه نسبت به مهریه حق عینی است و حق دینی نمی‌باشد، از طرفی طبق ماده 796 از قانون مدنی، هبه عقدی است که به موجب آن یک نفر مالی را مجانا به دیگری تملیک کند و در سند رسمی و مورد استناد (اقرارنامه زوجه) به صراحت همین امر ذکر شده که زوجه 730 سکه را بذل و بخشش نموده است و با توجه به مفاد ماده 800 در صورتی که عین موهوبه در ید متهب باشد، محتاج به قبض نیست و عنایتا به این که حسب مفاد ماده 803 بعد از قبض هم واهب می‌تواند با بقای عین موهوبه از هبه رجوع کند، علیهذا استدلال محکمه بدوی در شمول مورد با حق دینی و ابراء و تلقی از مفاد سند به عنوان بخشیدن طلب، عاری از وجاهت قانونی است؛² فلذا با پذیرش تجدید نظر خواهی ضمن نقض دادنامه ماژ الذکر به استناد ماده 803 از قانون مدنی و مواد 198 و 519 و 520 از قانون مدنی، حکم به تنفیذ رجوع از هبه 730 سکه می‌نماید و نتیجتا ابطال سند رسمی... به لحاظ رجوع از هبه و پرداخت خسارات دادرسی وارده به خواهان (خانم م.خ) صادر و اعلام میدارد. رأی صادره قطعی است.»³

تذکر:

1. شعبه 126، دادگاه حقوقی تهران در 91/2/12.
2. عبارت بدون مشکل نیست، لکن مقصود روشن است.
3. شعبه 4 دادگاه تجدید نظر استان تهران در 91/8/21.

در فقه اسلامی و حقوق مدنی تقسیم حق به حق عینی و دینی شناخته شده نیست، آن چه مطرح است: عین است و دین. چنان که هبه دین، مسلم انگاشته شده است و هبه عین کلی در این جا همان هبه دین است که مشکلی ندارد.

ضمناً در رأی دادگاه تجدید نظر، مفاده ماده 806 مورد توجه واقع نشده بدین قرار:

«هرگاه، داین طلب خود را به مدیون ببخشد، حق رجوع ندارد».

این ماده مورد نظر دادگاه بدوی بود و مورد عنایت دادگاه تجدید نظر واقع نشده است.

البته هبه دین، نفس ابراء نیست و لذا نیازمند قبول خواهد بود. لکن نتیجه آن که اسقاط ما فی الذمه و عدم جواز رجوع است - حداقل مطابق برخی فتاوا - بر آن مترتب می‌شود.

در پرونده دیگری مربوط به طلاق آمده:

«زوجه کلیه حقوق مالی و اجتماعی خویش را بذل نموده و زوج در مقابل بذل مزبور، حضانت دائمی فرزند مشترک را به زوجه واگذار نموده است. وکیل خواننده (زوجه) بیان داشته، چون زوج متقاضی طلاق است باید تمام حقوق مالی زوجه را بپردازد و چون مهریه عین (700سکه) بوده، زوجه که واهب بوده، می‌تواند طبق ماده 803 ق. م. رجوع نماید و زن طبق ماده 1145 حق رجوع به مهریه را در طلاق خلع دارد و حضانت طفل طبق ماده 1168 برای ابویین هم حق است و هم تکلیف و قابل اسقاط و معامله نیست. بذلی هم که از سوی زوجه در قبال حضانت انجام شده، یک شرط باطل و خلاف شرع است. دادگاه موضوع مهریه را خاتمه یافته تلقی نموده و قرار ارجاع امر به داوری صادر کرده است».⁴

با کسب نظر داوران و عدم توافق زوجین به سازش، دادگاه مجدداً تشکیل شد و حاصل آن رأی به طلاق زوجه، تلقی بذل مهر و واگذاری حضانت طفل به پدر بود.

وکیل زوجه درخواست تجدید نظر می‌کند که دادگاه⁵، رأی دادگاه بدوی را تثبیت می‌کند.

وکیل زوجه فرجام خواهی می‌کند و شعبه دیوان عالی کشور، چنین رأی می‌دهد:

«ظاهراً اعتراض و فرجام خواهی... وارد است؛ زیرا مستفاد از صدر و ذیل اقرارنامه مذکور آن است که بذل مهریه و سایر حقوق زوجه به صورت مطلق و بلاعوض نمی‌باشد، بلکه در قبال حضانت فرزند مشترک و مشروط است. بنابراین:

اولاً: مهریه از سوی زوجه، مشروط به عوض و در قبال حق الحضانه که در صورت تحقق شرط و بذل زوج حق الحضانه خود را در قبال مهریه معاوضه بالمال می‌شود که باطل است؛ زیرا حق الحضانه مانند حق الولاية قابل نقل و انتقال و اسقاط نیست.

ثانياً: با قطع نظر از بطلان بذل، بذل و هبه از عقود می‌باشند و تلقی دادگاه آن را در قالب ابراء که از ایقاعات است، اشتباه است... پرونده جهت رسیدگی به شعبه دیگر دادگاه تجدید نظر ارجاع می‌گردد».⁶

4. شعبه 4 دادگاه حقوقی شهرستان ورامین.

5. شعبه 47 دادگاه تجدید نظر استان تهران در 92/5/27.

6. شعبه 26، دیوان عالی کشور.